

چرا هر کس نباید اجازه داشته باشد درباره هر چیز ممکن اظهار نظر کند؟

بیا بید درباره همه چیز حرف بزنیم



محمد رضا کلاهی
عضو هیأت علمی مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی

در بین همه رذایل اخلاقی که مدتی است باب شده برای «ایرانی‌ها» ردیف می‌کنند، یکی هم «همه‌چیزدانی ایرانیان» است. منظورشان گویا آن است که «کارا کتر مبهمی به نام» «ایرانی» از میان بسیار خصلت‌های بدش یکی هم آن است که به خودش اجازه می‌دهد بدون صلاحیت یا تخصص، درباره تمام موضوعات جهان که ممکن است به او ربطی هم نداشته باشد اظهار نظر کند.

مسأله اصلاً این نیست که چنین ادعایی بر «آمار درست» مبتنی است یا نه. (شنیده‌ام اخیراً تشکیلاتی هم برای گرفتن آمار آنچه که «خلقیات ایرانیان» نامیده‌اند می‌خواهد دست به کار شود) و نمی‌خواهم به این بردازم که اصولاً درباره چنین موضوعی تا چه حد می‌توان سراغ چیزی مثل «آمار» رفت و این جافرت توضیح آن نیست که هنگامی که از «خلقیات ایرانیان» سخن می‌گوییم، نه «خلقیات» اش می‌تواند معنای واضح و روشنی داشته باشد نه «ایرانیان» اش. شاید به این تذکر نیاز نباشد که ذکر ایرادات مستتر در اصطلاح «رذایل ایرانیان» از سر دفاع از اصطلاح (به همان اندازه بی‌معنای) «فضایل ایرانیان» نیست که این هر دو اصطلاح به یک اندازه به لحاظ تئوریک سست و بی‌پایه‌اند.

همه اینها را رها کنیم. مسأله از اساس چیز دیگری است. در مواجهه با اصطلاحی مثل «رذایل ایرانیان» (و از جمله «همه‌چیزدانی» آنان) نباید صحت و سقم چنین اتهامی را به موضوع اصلی بحث تبدیل کرد. بلکه مسأله اصلی در این جا آن است که چنین طرح ادعایی، با جامعه چه می‌کند؟ این طرح ادعا، چه پیامدی دارد؟ چه چیزی را هدف گرفته است؟ چه چیزی را تقویت و چه چیزی را تضعیف می‌کند؟ برای اینکه به این مسأله بپردازم، به شکلی معکوس این پرسش را پیش می‌کشم که اظهار نظر کردن درباره همه چیز اصولاً چه ایرادی دارد؟ چرا هر کس نباید اجازه داشته باشد درباره هر چیز ممکن اظهار نظر کند؟ شاید پای «تخصص» در میان باشد. شاید هر کس باید در حوزه‌ای که «تخصص اش» را دارد اظهار نظر کند. به این مسأله بازخواهم گشت؛ اما پیش از آن می‌خواهم گذرا به سرکوبگری مهیبه اشاره کنم که در ادعای «همه‌چیزدانی ما» نهفته است. مثل نهیبی که از جانب یک «بزرگ‌تر»، از درون یک فرهنگ بزرگ‌سالار، بر سر یک کودک فرود می‌آید که: «تو هنوز نمی‌فهمی».

هنوز نمی‌فهمی». بگذریم از اینکه این اصطلاح «همه‌چیزدانی»، که موصوف خود را متهم می‌کند به آن که درباره «هر چیز بی‌ربط و با ربطی» اظهار نظر خارج از تخصص اش می‌کند، مبهم و نامفهوم است. چگونه می‌توان «ربط» چیزی را به کسی روشن کرد؟ اصولاً یک فرد ممکن نیست

بتواند درباره چیزی، تازمانی که به او ربط پیدا نکرده باشد، اظهار نظر کند و فراتر از آن، اصولاً معیار اینکه چیزی به کسی «ربط» دارد یا نه، همان اظهار نظر کردن او است. به محض اینکه کسی درباره چیزی حرفی زد، آن چیز به او مربوط است. غیر از این، چه کسی یا چه معیاری صلاحیت آن را دارد که برای اظهار نظر کردن افراد خط و ربط تعیین کند و تشخیص دهد که چه کسی درباره چه چیزی اظهار نظر کند و درباره چه چیزی اظهار نظر نکند؟ بوی عفن تبخترو نخوت از این توصیه بلندتر از آن است که نیاز به شرح و بیان باشد. به یک معنای وسیع، هر موضوعی در نهایت به زیست تمام مردم سیاره زمین مرتبط خواهد بود. حق پیشینی همگان است که درباره همه موضوعات سخن بگویند. گرچه در عمل چنین چیزی محقق نمی‌شود اما خط قرمزی از پیش نمی‌توان کشید. هر مسأله‌ای تنها با گفت و گوی جمعی تمام‌ذی‌نفعان است که می‌تواند در جهت حل شدن قرار بگیرد و اینکه چه کسی ذی‌نفع است، هیچ معیار پیشینی نمی‌تواند داشته باشد.

اصولاً جامعه به‌عنوان عرصه عمومی، محل مناقشه همگان درباره همه چیز است. مطلقاً هرگونه خط قرمزی در این جا بی‌معنا است. طرح اتهام موهوم و مبهم «همه‌چیزدانی ایرانیان» کاری نمی‌کند جز سرکوب همین عرصه عمومی نحیف موجود. معنای این سخن آن نیست که هیچ نقدی بر گفت‌وگوهای عرصه عمومی نمی‌توان وارد کرد. مسأله آن است



چرا هر کس نباید اجازه داشته باشد درباره هر چیز ممکن اظهار نظر کند؟ شاید پای «تخصص» در میان باشد. شاید هر کس باید در حوزه‌ای که «تخصص اش» را دارد اظهار نظر کند. از آن می‌خواهم گذرا به سرکوبگری مهیبه اشاره کنم که در ادعای «همه‌چیزدانی ما» نهفته است. مثل نهیبی که از جانب یک «بزرگ‌تر»، از درون یک فرهنگ بزرگ‌سالار، بر سر یک کودک فرود می‌آید که: «تو هنوز نمی‌فهمی»

که این اتهام، نقد نیست؛ سرکوب است. از قضا عرصه عمومی ایران امروز مشکل اصلی اش آن نیست که بیش از اندازه گشوده است و در آن، همه درباره همه چیز حرف می‌زنند. برعکس؛ ایرادش آن است که به اندازه کافی گشوده نیست. ایرادش آن است که موضوعات بسیاری هست که به علل سیاسی یا فرهنگی، ممنوع یا تابو هستند و پایشان به عرصه عمومی گشوده نمی‌شود. برعکس آن اتهام، ایراد عرصه عمومی ایرانی آن است که خودسانسور و سرکوب شده است. و حالا، پس از سیاست سانسورگر و فرهنگ تابوپرور، گویا نوبت کارا کتر جدیدی به نام «متخصص» است که با اتهام «همه‌چیزدانی»، محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های خودش را اعمال کند. (خدا را شکر این مردم چیزی که کم ندارند، مدعی‌العموم است!) پس می‌رسیم به موضوع شیرین «تخصص». اگر چنین ادعایی سرکوبگر است، سرکوب‌کننده کیست؟ همین «جناب متخصص». سرکوب ظریف و تمیزی که پشت چهره موجه او وجود دارد پنهان‌تر از آن است که براحتی لو برود. اما او هم قلمرو خود را دارد و باید از آن حفاظت کند. اتهام «همه‌چیزدانی» اصولاً بر دوگانه‌سازی «متخصص- غیرمتخصص» یا «عالم- عامی» بنا شده. اما مرز متخصص و غیرمتخصص کجا است؟ مهم‌تر از آن چرا درباره یک موضوع، فقط کسی باید حرف بزند که توانسته است عنوان «متخصص» را از آن خود کند؟ آیا متخصص، «صاحب» موضوع است؟ به نظر می‌رسد طرح اتهام «همه‌چیزدانی» تلاشی است از جانب متخصصان برای حفاظت از قلمرو منزلت و منفعت خود. اما تمام موضوعات، علاوه بر آنکه تخصصی هستند، انسانی و اجتماعی هم هستند. تنها ذی‌نفع یک موضوع، متخصص آن موضوع نیست. فراتر از آن، چه بسا گاهی متخصص، اصلاً ذی‌نفع نباشد. کسان اصلی که باید تصمیم آخر را درباره هر موضوعی بگیرند، ذی‌نفعان هستند نه متخصصان. متخصصان در بهترین حالت مشاورند نه تصمیم‌گیر. به این ترتیب نه می‌توان معیاری پیشینی گذاشت که «ربط» یک موضوع را به یک فرد تعیین کند و به بهانه «نامربوط بودن»، مانع سخن گفتن کسی شد و نه می‌توان به نام «تخصص» دوگانه متخصص- عامی ساخت و کسانی را به بهانه عامی بودن از سخن گفتن منع کرد. کاری که باید کرد، نه سخت‌تر کردن قواعد سخن گفتن و محدود کردن میدان سخنگویان، که از قضا دقیقاً برعکس، آسان‌تر کردن قواعد سخن گفتن و گشوده‌تر ساختن میدان گویندگان است. برای بهبود وضعیت راهی وجود ندارد جز گفت‌وگوی همگانی بی‌قید و شرط درباره همه چیز؛ وضعیتی که هنوز بسیار از آن دوریم و برای نزدیک شدن به آن، باید همگان را دعوت کرد که به هیچ چیز بی‌تفاوت نباشند و نسبت به همه چیز موضع بگیرند و باید همگان را دعوت کرد که نظر هیچ کس را به بهانه بی‌ربط بودن یا نامتخصص بودن، بی‌اهمیت ندانند و به همه نظرات به دقت گوش دهند. باید همگان را دعوت کرد تا تابوها را بشکنند.